

تجربه‌ی عاطفی شکست سیاسی

تجربیات سیاسی

گفت‌وگو با هانا پراکتر

ترجمه‌ی امیر درویش‌وند



ما نمی‌توانیم عواطف بغرنج ناشی از تلخکامی سیاسی را نادیده بینگاریم!



بنای یادبود در دیوار کموناردها، پاریس

مقدمه‌ی مترجم: با بازخوانی تاریخ مبارزات انقلابی در اکناف جهان و واکاوی عمیق‌ترین لایه‌های خاطره‌ی چپ، بارها به تجارب افراد در گروه‌ها و سازمان‌هایی برمی‌خوریم که در نیل به آرمان‌های با شکست مواجه شده‌اند. پیامدهای روانی برآمده از این حس شکست چگونه بروز یافته است؟ مبارزان در سطح فردی به چه صورتی این پیامدها را درک کرده‌اند؟ سازمان‌های مبارزاتی چه خط‌مشی‌ای را در این زمینه به کار بسته‌اند؟ فرسودگی، خستگی و یأس و دلزدگی ناشی از یک شکست سیاسی در چه شمایی ظهور می‌یابد؟ از چه تعابیر و مفاهیمی برای شرح احساس درون‌فردی استفاده می‌شد؟ آیا پیکارجوی هزیمت‌دیده‌ی مستأصل، مفری برای تسلی خاطر در کنار هم‌زمانش می‌دید یا بلافاصله به دل‌مشغولی‌های مبارزاتی جدید رهنمون می‌گردید؟ تجربه‌ی شکست سرنوشت محتومی جز کناره‌گیری از تعهدات سیاسی را در برداشت یا این‌که می‌توانست نقطه‌ی اتکایی برای تداوم مقاومت و امید در آینده باشد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که هانا پراکتر در کتاب «فرسودگی؛ تجربه‌ی عاطفی شکست سیاسی» که در ابتدای سال ۲۰۲۴ توسط انتشارات ورسو منتشر شد، به میان می‌کشد. پراکتر با اهمیت‌بخشیدن بر جایگاه احساسات فردی در لحظات شکست و بررسی اسناد و خاطرات و آثار هنری مبارزات سیاسی-اجتماعی در یک سیر تاریخی، به دنبال یافتن پاسخ برای پرسش‌های کتاب است.

با تأکید بر اهمیت به‌یادآوری شکست‌ها و حفظ پیوند با امیدها و یوتوپیهای گذشته، می‌توان لحظاتی از تاریخ اکنون و معاصر خویش را در مقام یک سنت مبارزاتی برکشید و در زمانه‌ی آماس حس استیصال و فرسودگی سیاسی و زمانه‌ی تسخیرشده به دست ایدئولوژی‌هایی که امکان خلق آینده‌ی بدیل را منتفی می‌دانند، این پرسش را به پیش کشاند که، یک مبارز سیاسی چگونه باید با احساسات فردی ناشی از ناکامی

سیاسی روبرو شود؟ و به چه سازوکارهایی برای مواجهه با آن می‌توان اندیشید؟

تاریخچه‌ی درازدامن ناکامی‌های چپ، تاریخی به همان اندازه دیرپا از احساسات بغرنج و غامض را پدید آورده است. با این حال، اندیشمندان چپ غالباً موضوع تجربه‌ی عاطفی ناشی از تلخ‌کامی سیاسی را به خاطر آرمانی غیرواقع‌بینانه از انسان انقلابی فاقد فردیت به کناری نهاده‌اند.

توقف بر عواطف برآمده از ناکامی‌های سیاسی می‌تواند آزارنده و پیچیده باشد با این حال شکی نیست که این تجربه‌ها بخش و نصیبی از زیست معاصر در چپ هستند. در شکست برنی سندرز در انتخابات {۲۰۱۶} تا سرکوب مخالفان خط لوله {داکوتا}^۱ به دست دولت و نیز وعده‌های برآورده‌نشده‌ی تغییرات به دنبال خیزش جرج فلوید در ژوئن ۲۰۲۰، این تاریخ با لحظاتی انباشته از تحولاتی عظیم، همراه با احساس ناخوشایند پس‌روی کردن تنیده شده است.

هانای پراکتر^۲ در کتاب جدید خود، «فرسودگی؛ تجربه‌ی عاطفی شکست سیاسی»^۳، با کاوش پیرامون هشت احساس مالخولیا، نوستالژی، افسردگی، فرسودگی، خستگی مفرط، تلخی، تروما و سوگواری، با هدف درک و فهم چشم‌انداز امروزی چپ، یک تبارشناسی تاریخی از وضعیت شکست سیاسی ترسیم می‌کند. پراکتر استدلال می‌کند که احساسات ناخوشایند جزء گریزناپذیر هر سازمان‌دهی هستند و بنابراین، به ما روش‌های متنوعی را که افراد و گروه‌ها در طیف چپ، در قبال این عواطف، به طور تاریخی عادت داشته‌اند به کار گیرند، می‌نمایاند.

برای «ژاکوبین» کال ترنر و سارا ون هورن با پراکتر، حول موضوعاتی چون اهمیت پرداختن به عواطف تلخ در تلاش برای تغییر جامعه، این‌که چگونه آرمان‌های از خودگذشتگی با زندگی واقعی به تقاطع می‌رسند و نیز این‌که، امید به‌واقع به چه معنا می‌تواند باشد، به صحبت نشسته‌اند.

سارا ون‌هورن: به‌راستی چرا اعتنا به احساساتی نامطبوع چون افسردگی، خستگی، تلخی و سوگواری مهم است؟ هنگامی که آن احساسات را نادیده می‌گیریم چه چیزی از کف می‌رود؟

هانا پراکتر: هم در تجربه‌های شخصی خود و هم در کار دانشگاهی‌ام که در مورد تواریخ انقلابی تحقیق می‌کردم، آسیب روانی {منتج از} مبارزه‌ی سیاسی به‌کرات به عنوان یک مسئله ظهور و بروز داشت؛ البته به طرق مختلفی در مقاطع مختلف تاریخی و در واکنش به تجارب گونه‌گون سازماندهی. باوجود این، به نظر نمی‌رسد که چیزی در دست باشد که این تجارب را به طور مشخص مضمون‌بندی یا نظم‌ونسق نظری دهد و نیز منابع و امکاناتی برای افراد در طیف چپ وجود نداشت تا در درک و فهم این عواطف بروز‌یافته یاری‌شان رساند.

حین نگارش کتاب من خیلی به پَسایند جنبش‌های تاریخی بزرگ فکر می‌کردم، در عین حال که به فرسودگی ناشی از سازماندهی طولانی‌مدت و تلاش برای نگاه‌داشت ضرب‌آهنگ حرکت {سیاسی} در درازمدت، به‌ویژه در مواجهه با تنش‌های درون‌فردی علاقه‌مند بودم. از منظری سیاسی ما چگونه به تنش‌های درون‌فردی می‌اندیشیم؟ مایلم این پرسش را مطرح کنم که آیا واقعاً ممکن است کم‌اهمیت‌شماری بایستگی این تجربیات یا فهم آن‌ها به مثابه‌ی معضلاتی فردی و نه جمعی، آن‌ها را تشدید سازد. اگر شما تجربیات عاطفی خویش را کوچک بینگارید، مترتب بر چه پیامدهای ضمنی در سطح گروه و جمع خواهد بود؟ آیا به جای این‌که وانمود کنید تنها می‌توانید از شر آن‌ها خلاصی یابید، اساساً راهی برای تصدیق این حس‌ها در دست هست؟ این نقطه‌ی شروع من برای کتاب بود.

کال ترنر: کدام آموزه‌های شخصی، علاقه‌ی شما را برای نوشتن کتاب شکل داد؟
هانا پراکتر: هنگامی که من شروع به نگارش کتاب کردم، از این موضوع که بخواهم خود را به نحوی در کتاب جای دهم، بسیار گریزان بودم. من صرفاً یک دانشگاهی حوصله‌سرب‌هستم که در مورد انقلابیون حقیقی قلم می‌زدم. لذا مسخره می‌نمود که برای خودم در کتاب جای باز کنم. اما هر چه که بیشتر به پیش می‌رفتم، قلم‌فرسایی

گرداگرد این فقره که چگونه «امر شخصی، سیاسی است»، بدون این که در مورد خودم سخنی بگویم، نارسا تر به نظر می‌آید.

بی‌گمان این جنبش دانشجویی سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ در بریتانیا بود که میل من را به این موضوع شکل داد. من تجربه‌ی عجیب و غریبی را در ورود به جنبش داشتم چرا که جنبش از پیش، رو به زوال نهاده بود. من اوج حرکت را تجربه نکرده بودم و تنها شاهد دوره‌ی پسین بودم. این یک تجربه‌ی کاملاً شاکله‌بخش برای من بود. تجربه‌ی مهم دیگر، دست‌وپنجه نرم کردن با شکل‌های مختلف در جریان سازماندهی بود- نه به عنوان جزئی از یک جنبش عظیم بلکه صرفاً در قسمی حضور در جلسات هفتگی و اهتمام بر فعالیت‌های کارزاری در جهت تغییر و تحولات محلی. پیکره‌ی میانی کتاب در مورد شکل‌های مداوم مبارزه و نیز کارهای دم‌دستی^۴ روزمره است، اصطلاحی که از الایبکر^۵ می‌آید.

من کتاب را با صحبت پیرامون تجربه‌ای که من در این‌جا، گلاسگو، داشتم به پایان می‌برم. در ماه مه ۲۰۲۱، یورش ناگهانی پلیس علیه مهاجران در خیابان کنمور^۶ رخ داد که با مقاومت مردم معمولی جامعه‌ی محلی روبرو شد. این رخداد، هنگامی به وقوع پیوست که مردم تازه شروع به خروج از قرنطینه‌ی برهه‌ی کووید کرده بودند. من خواستم کتاب را با تأمل بر تجربه‌ی عاطفی نافذی از حضور در خیابان‌ها در کنار افراد دیگر، که خاصه پس از یک دوره انزوا و جدایش مطلق احساس می‌شد، به پایان ببرم. البته کشمکش‌های سیاسی فقط به احساسات مربوط نیست، با این حال آن جنس از تجارب خوشایند از نظر ادراک فرد بسیار مهمند؛ آن‌ها باعث تغییر مردم می‌شوند. من نمی‌خواهم بر این موضوع تأکید کنم که مردم فقط با تأسی بر این که همه‌چیز وحشتناک و افسرده‌کننده است، ساخته می‌شوند. چرا که تجربیات همبستگی و پیروزی نیز واقعا مهم هستند.

سارا ون‌هورن: شما می‌نویسید: «حتی انقلابیونی که پرسش‌ها و نظریات روان‌شناختی را با دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند، اغلب در عمل شرح می‌دادند که مجموعه‌ای از افراد گرداگردشان را گرفته‌اند که در حال پاشیدن، سقوط، غرق در افسردگی و یا در جستجوی کمک روان‌درمانی در پاسخ به دل‌مشغولی‌های سیاسی

خود هستند». ممکن است در مورد اймаژ انقلابی از جان گذشته و تنش‌های آن صحبت کنید؟

هانا پراکتر: تلقی من اینست که جان برکف‌نهادن انقلابی و آن‌چه که هوی نیوتون،^۷ انتحار انقلابی^۸ نام می‌دهد، یک سنت بسیار بااهمیت و الهام‌بخش درون مبارزات انقلابی است. متأخراً ما نمونه‌ی افراطی خودسوزی آرون بوئنل^۹ را داشتیم؛ نمونه‌ای از جان‌فشانی برای آرمان سیاسی که حقیقتاً نمی‌خواهم آن را ذیل مقوله‌ای آسیب‌شناسانه یا چیزی جز یک اقدام سیاسی تأثیرگذار ارزیابی کنم.

با وجود این، بیشتر افرادی که به مبارزات سیاسی مشغول‌اند، قرار نیست که به معنای واقعی کلمه جان‌های خویش را برای آرمانی در این مسیر بذل کنند و لذا آن‌ها باید در همان حال که به پیکار سیاسی مبادرت دارند، زندگی خود را نیز پیش گیرند. در این کتاب من مثال‌های تاریخی از افرادی را بررسی می‌کنم که در تلاش بودند با تعهدی تام زندگی کنند و زمانی هم که در این امر موفق نبودند، مترتب بر چه نتایجی بود.

من در مقدمه‌ی کتاب در مورد خاطرات حضور چه‌گوارا در کنگو صحبت می‌کنم، جایی که مخاطب این تناقض را به وضوح مشاهده می‌کند. از یک‌سو، چه‌گوارا می‌گوید که رزمنده‌ی ایده‌آل باید بسیار باصلابت و منظم باشد. اما سپس از تجربه‌ی حضور خود در آن‌جا و این‌که یافتن آن رزمنده به واقع دشوار است، صحبت می‌کند. او به خاطر پرخاشگری‌های عاطفی یا میلش به کناره‌گیری از جمع برای مطالعه، خویش را به باد انتقاد می‌گیرد. در عمل یک مبارز آرمانی‌بودن، که علایق فردی خویش را به پای جمع به کناری می‌نهد، چندان سهل نبود.

من با گفتارهای لفاظانه از تعهد و التزام سیاسی بی‌قیدوشرط مشکلی ندارم. مسئله‌ای که برای من حائز توجه است، اینست که چگونه اوضاع می‌تواند در عمل به شکل دیگر درآید. در فصل تلخی (یکی از فصول کتاب)، من در مورد سازمان وِدر آندرگراند^{۱۰} در ایالات متحده صحبت می‌کنم، جایی که هسته‌های بسیار کوچک مبارز، روندهای خودانتقادی را در میان خود در پیش گرفتند. آن‌ها ساعت‌ها به سرزنش و

تقییح یکدیگر به خاطر در پیش گرفتن راه و رسمی می‌پرداختند که آن‌ها را از انقلابیون تام و تمام بودن منحرف می‌ساخت.

در هر صورت این یک تجربه‌ی خیلی بد بود و افراد را به انقلابیون بهتری بدل نکرد. تجربه‌ای که تنها باعث شد آن‌ها احساس ناخوشایندی داشته باشند. درک منزه‌طلبانه‌ی سیاسی تامی وجود داشت؛ جایی که سپری کردن زمان برای خواندن شعر هم، چه بسا دیگران (هم‌رزم) را به طرح این پرسش بیندازد، «چرا در هنگامه‌ای که بایستی بیرون در حین پخش اعلامیه در میان کارگران باشید، دارید در این رفتار بورژوازی خود گزاره‌کاری می‌کنید؟». من به این فضاها علاقه‌مندم که در آن لفاظی‌هایی از جنس التزام و از خودگذشتگی مطلق، با واقعیت تکینگی فرد در تضاد قرار می‌گیرد.

کال ترنر: چرا از حالت طبیعی درآوردن و وجه تاریخی بخشیدن به نمونه‌های تجربی از فرسودگی و خستگی سیاسی مهم است؟ چه مثال‌های تاریخی از این فرسودگی را در کتاب مورد بحث قرار می‌دهید؟

هانا پراکتر: فرسودگی سیاسی مقوله‌ای است که مردم در بسیاری از بسترهای متفاوت بدون آن که آن را فرسودگی بنامند، از سر گذرانده‌اند، چرا که این مفهوم تا مقطع خاصی در تاریخ وجود نداشت و افراد متمسک‌های متنوعی برای فهم تجربیات خود داشتند. من پیشینه‌ی این اصطلاح را در دل تاریخ پی می‌گیرم چرا که نیک می‌دانم، امروزه به تعبیر متفاوتی در بسیاری از کتاب‌های خودمراقبتی به کار گرفته می‌شود و بنابراین مایل نبودم بدون تأمل بر این تغییرات معنایی، از آن استفاده کنم.

امروزه مفهوم نوستالژی چیززی نیست که شما بتوانید آن را به مثابه‌ی یک بیماری برشناسید در حالی که در قرن نوزدهم یک وضعیت آسیب‌شناختی بود که وصفی پزشکی نیز در برداشت. برای نمونه، پس از هزیمت کمون پاریس، کمون‌های^{۱۱} بازمانده‌ای که به کالدونیاری جدید در اقیانوس آرام جنوبی به تبعید فرستاده شده بودند، در نهایت خود را به این بیماری که نوستالژی نام گرفته بود، برشناختند.

این واقعیت برایم جالب بود که این رادیکال‌های سیاسی خود را ذیل مقوله‌ای بازمی‌شناسند که بسیار غیررادیکال می‌نمود، چرا که ریشه‌ی نوستالژی اساساً یک دل‌تنگی بیمارگونه است. آیا برای مورخان چپ این نوعی دشواره است که احساسی

نوستالژیک نسبت به مبارزات پیشین داشته باشند؟ یا نوستالژی به عنوان مقوله‌ای که گذشته‌نگر است، تا ابد کیفیتی کاملاً محافظه‌کارانه خواهد داشت؟

سارا ون‌هورن: آیا می‌توانید از گروه رت‌رایپی^{۱۲} و آن‌چه که از مطالعه‌ی این گروه دست‌گیرتان شد، سخن بگویید؟

هانا پراکتر: رت‌رایپی گروهی از افراد بود که به واسطه‌ی مشارکت و ایفای نقش در امر سازماندهی گرد هم می‌آمدند. آن‌ها در لندن دهه‌ی ۱۹۷۰ و در طیفی از افراد با گرایش‌های کمونیستی و لیبرترین چپ^{۱۳} جای می‌گرفتند. بسیاری از آن‌ها در جنبش‌های دانشجویی اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ شرکت داشتند و بسیاری از آن‌ها در جنوب و شرق لندن در املاکی به تصرف درآمده زندگی می‌کردند و در کشاکش‌های پیرامون مسئله‌ی مسکن، مبارزات کارگران و جنبش آزادی زنان نقش ایفا کردند. بسیاری از آن‌ها به شکل جمعی می‌زیستند و به گونه‌ای اجتماعی از کودکان مراقب به عمل می‌آوردند.

آن‌چه که حین مطالعه‌ی کتابچه‌ی رت‌رایپی مرا شگفت‌زده کرد واداشت این بود که آن‌ها گروه را به این دلیل که زیستن تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری سخت و دردآور است، به راه نینداخته بودند. آن‌ها شروع به فعالیت کردند چرا که می‌پنداشتند زندگی کردن به همین منوالی که هست، غیرقابل تحمل می‌نماید. آن‌ها کشمکش‌های زیادی را میان خود تجربه کرده بودند و به دشواری‌های متعاقب سامان‌دهی زندگی (به شکلی دیگر)، با رویکردهای غیرمعمول پاسخ می‌دادند. آن‌ها ترکیبی گلچین‌شده از مواد نظری را دست‌مایه قرار دادند: جنبش ضدروان‌پزشکی^{۱۴}، مارکسیسم فرویدی^{۱۵} و درمان از راه یادآوری و تکرار صحنه‌های کودکی^{۱۶} و بدین‌صورت درمان را در بین خود انجام می‌دادند.

این نوع درمان سازوکاری برای بحران‌های خطیر سلامت روان نیست و من نیز پندارم این نیست که رت‌رایپی قصد داشت که چنین باشد. از آن‌جا که با تعداد زیادی از اعضای گروه آشنا شدم یا در مورد آن‌ها مطالعه کردم، برایم جالب بود که بسیاری از آن‌ها در نهایت تحصیل کردند و روان‌پزشک یا روان‌درمان‌گر از آب درآمدند. واضح است که از برخی جهات، این حکایت حرفه‌ای‌شدن و بدل‌شدن به پیکره‌ی سیستمی است

که در برهه‌ای آن را به زیر تیغ نقد می‌کشیدید. با این حال یکی از اعضای ردتراپی به من گفت که او در طول جنبش اشغال،^{۱۷} جلسات درمانی رایگان در لندن دایر کرد و بدین‌صورت علاقه‌ی خود را به به تنیدگی مسائل روان‌شناختی و سیاست پاس داشت. موضوع شایان توجه برای من این بود، به جای این‌که مقوله‌ی درمان نوعی پاپس‌کشیدن از سپهر سیاست انگاشته شود (آن‌گونه که برخی از رفقای آن‌ها در آن‌زمان بر این نظر نشسته بودند)، آن‌ها با تمسک بر فعالیت‌های درمان‌محور خود، به نحوی تعهدات سیاسی خویش را نیز ادا می‌کردند.

سارا ون‌هورن: مفهوم امید چه نقشی را در مبارزه‌ی سیاسی ایفا می‌کند؟ می‌توانید پیرامون این‌که، آیا امید پاره‌ی بی‌بدیلی از پروژه‌ی شما را شکل می‌دهد و این‌که چگونه این نقش را ایفا می‌کند، صحبت کنید؟

هانا پراکتر: هنگامی که داشتم در رابطه با ناکامی اعتصاب معدنچیان در بریتانیای دهه‌ی ۱۹۸۰ مطالعه می‌کردم، با برخی از روایت‌ها از زنانی برخورد کردم که در امر همبستگی فعالیت داشتند مانند جنبش «زنان علیه بستن معادن».^{۱۸} وقتی برای اولین بار آن‌ها را می‌خواندم، بیشتر تمرکز بر پیامدهای غم‌انگیزی که اعتصاب به دنبال داشت، مبتنی بود. با این حال، هنگامی که کتابم را به پایان می‌بردم، با بازخوانی دوباره‌ی همین روایت‌ها، آبخور راستین امید را این توصیف آدم‌ها دیدم که به میانجی‌تجارب خویش از مشارکت و مبارزه‌ی سیاسی کاملاً دگرگون شده‌اند. آن تجارب برای همیشه تغییرشان داده بود.

پاسداشت آموخته‌های خوشایند در مبارزات سیاسی پیشین، مهم است. آن‌ها مهم‌ل و بی‌ارزش نیستند و در خاطره‌ها می‌مانند. مسئله اینجاست که آن‌ها همچنان شکست و باخت به حساب می‌آیند. با آن چه می‌کنید؟ من نمی‌دانم. گرفتن درس امید از آن سخت به نظر می‌آید چرا که هر قدر هم آن لحظات وفاق و همبستگی شگفت‌انگیز می‌نمود و برای مردم تأثیرگذار بود، اگر شما شکست بخوری، باختی و نمی‌توانی از زیر آن شانه خالی کنی.



کارگران معدن اعتصابی در Maerdy Colliery. ولز، ۶ مارس ۱۹۸۵

مایک دیویس^{۱۹} زمانی گفته بود: «با امید مبارزه کن، بدون داشتن امید مبارزه کن، بی‌هیچ قید و شرطی مبارزه کن». من واقعاً تحت تأثیر این بیان قرار گرفتم چرا که شاید شما نیازی به داشتن امید نداشته باشید اما این بدان معنا نیست که تسلیم شوید. این دریافتی بسیار متفاوت از هم‌ارزسازی میان ناامیدی و تسلیم‌شدن است. دیویس می‌گوید: «همه‌چیز حقیقتاً خیلی خیلی افتضاح است و ما نباید خودمان در این مورد اِهمال به خرج دهیم، بلکه در هر حال باید جنگید».

من این نگره را که، «می‌توانید به راه خود ادامه دهید و مبارزه را دنبال کنید»، بسیار راهگشا یافتم. نوشتن از چشم‌اندازی چپ‌گرایانه و شورانگیز آسان است و چه‌بسا گاهی هم از منظری هدف‌مند، این‌که چنین کاری انجام دهی، بد نباشد. اما عطف به بن‌مایه‌های من، انجام این کار کمی غیرصادقانه به شمار می‌آید.

من بسیار تحت تأثیر پایان‌بندی کتاب وینسنت پوینز،^{۲۰} «اگر بسوزانیم؛ دهه‌ی اعتراض توده‌ای و انقلاب گمشده»،^{۲۱} قرار گرفتم که در مورد جنبش‌های اعتراضی عظیم دهه‌ی ۲۰۱۰ در سراسر جهان بحث می‌کند. او این پرسش را طرح می‌کند، چرا بسیاری از این جنبش‌ها شکست خوردند؟ او با افراد زیادی که در این جنبش‌های

مختلف شرکت داشتند به صحبت نشست و تقریباً همه‌ی کسانی که با آن‌ها به گفت‌وگو نشست بر این باور بودند که بی‌تردید این خیزش‌ها از نظر ذهنی تحول‌آفرین بودند. به‌راستی که مردم ملهم از تجارب جمعی سرخوشانه‌ی خود، دچار تغییر شدند. اما در عین حال آن‌ها شکست خوردند و طبیعتاً شکست در جاهایی چون مصر به معنای چیزی جان‌فرساتر از مکدرشدن خاطر شهروندان بریتانیا پس از ناکامی جرمی کوربین در انتخابات بود. بویینز می‌گوید که برخی از مردم با نگاه به گذشته این احساسات را از نظر سیاسی کم‌اهمیت و بی‌حاصل در نظر می‌گرفتند چرا که آن‌ها استوار بر هیچ نوع تغییر مادی پایدار نبودند. حال دیگرانی بر خاطره و دریافتی پافشاری داشتند که، آن‌چه در اوج مبارزه در خیابان‌ها از سر گذرانده بودند، نمایی واقعی از جامعه‌ای دگرسان به دست می‌داد.

بویینز این سؤال را گشوده بر جای می‌گذارد، زیرا کنش‌گرانی که او با آن‌ها گفت‌وگو می‌کرد نیز نمی‌توانستند به نظر قطعی در مورد آن برسند. برخلاف کتاب من، کتاب او به احساسات نمی‌پردازد- با وجود این، میان این دو واقعیت گیر کرده است: واقعیت شکست و خاطره‌ی آن احساس‌گویی جادویی. این دقیقاً همان کشمکش است که من بدان علاقه‌مندم.

پیوند با متن انگلیسی

<https://jacobin.com/2024/04/burnout-left-political-defeat-emotions>

^۱ اعتراضات به پروژه‌ی احداث خط لوله‌ی داکوتا در ایالات متحده مبنی بر ادعای تهدید زیست‌بوم محیط پیرامونی آن و نیز تهدید میراث معنوی بومیان منطقه که در سال ۲۰۱۶ به وقوع پیوست.

^۲ Hannah Proctor / پراکتور پژوهشگر در دانشگاه استرثکلاید در گلاسکو است که به تاریخ و نظریه‌های روان‌پزشکی رادیکال علاقه‌مند است.

³ Proctor, Hannah. (2024). *Burnout: The Emotional Experience of Political Defeat*. Verso.

^۴ SPADEWORK/ این اصطلاح به دسته‌ای از فعالیت‌های ریز، جزئی و غالباً یدی اعضای یک سازمان سیاسی اشاره دارد که معمولاً در ورای دیدگان انجام می‌شود و در کانون توجه قرار نمی‌گیرد؛ مثلاً ساخت آگهی یا ترتیب‌دادن ملزومات ابتدایی جلسات سازمان.

^۵ Ella Baker/ فعال حقوق بشر آمریکایی که در جنبش حقوق مدنی سیاهپوستان آمریکا فعالیت داشت.

^۶ Kenmure Street protests/ در ۱۳ مه ۲۰۲۱ دو مرد سیک در خیابان کنمور گلاسگو تحت اتهام مهاجرتی بازداشت شدند. در پاسخ به آن، جامعه‌ی محلی اعتراضی را ترتیب داده و ماشین پلیس را محاصره کردند. اعتراضات در نهایت منجر به آزادی آن دو فرد شد.

^۷ Huey P. Newton/ فعال حقوق مدنی و سیاسی آمریکایی که حزب پلنگان سیاه را پایه‌ریزی کرد.

^۸ Revolutionary Suicide/ نام کتابی به همین نام از هوی نیوتون است.

^۹ Aaron Bushnell/ سرباز نیروی هوایی ارتش ایالات متحده که در اعتراض به اقدامات اسرائیل در فلسطین، در فوریه ۲۰۲۴، در بیرون سفارت اسرائیل در واشینگتن، اقدام به خودسوزی کرد.

^{۱۰} Weather Underground Organization/ یک سازمان مبارز مارکسیستی بود که در سال ۱۹۶۹ در دانشگاه میشیگان تأسیس شد.

^{۱۱} در تاریخ چپ، کمونار اشاره به اعضا و هواداران حکومت کوتاه‌عمر کمون پاریس در فرانسه در ۱۸۷۱ دارد.

^{۱۲} Red Therapy

^{۱۳} left-libertarian

^{۱۴} anti-psychiatry/ یک جنبش اعتراضی علیه روان‌پزشکی در انگلستان دهه‌ی ۱۹۶۰ که انتقادات بسیاری را نسبت به رویکردهای مسلط بر آن روا می‌داشت.

^{۱۵} Freudo-Marxism/ خوانشی روان‌کانه از آرای کارل مارکس که امتداد آن در پروژه‌های فکری برخی اندیشمندان طیف چپ از جمله هربرت مارکوزه، لویی آلتوسر و نمونه‌ی متأخرتر، اسلاوی ژیژک، جاری بوده است.

^{۱۶} Primal Scream Therapy

^{۱۷} Occupy movement

^{۱۸} Women Against Pit Closures/ یک جنبش سیاسی بود که از معدنچیان و خانواده‌هایشان در اعتصاب معدنچیان بریتانیا در دهه ۱۹۸۰ حمایت می‌کرد. این جنبش با اجرای ایده‌های فمینیستی در یک مناقشه صنعتی و توانمندسازی زنان برای ایفای نقش عمومی در جامعه‌ای با حوزه‌ی مردانه شناخته می‌شود.

^{۱۹} Mike Davis/ نویسنده، فعال سیاسی، نظریه‌پرداز شهری و مورخ آمریکایی که به دلیل تحقیقات خود در مورد قدرت و طبقه اجتماعی شناخته شده است.

²¹ If We Burn: The Mass Protest Decade and the Missing Revolution